

یادداشت‌های کوشنامه*

دکتر محمود امیدسالار

(لوس‌انجلس - امریکا)

اخیراً پس از قریب بیست و یک سال از آغاز تصحیح متن کوشنامه در ۱۳۵۶، بالاخره این کتاب به وسیله انتشارات علمی منتشر شد. مصحح دانشمند کتاب استاد متینی را طلاب ادب پارسی خوب می‌شناسند و از تجربه وسیع او در فن تصحیح متون کلاسیک فارسی آگاهند. کوشنامه که حماسه‌ای است از دوران سلاجقه، در واقع اگر اشتباه نکنم، اولین متن منظومی است که استاد متینی تصحیح کرده است. سابق بر این متونی که به تصحیح دکتر متینی منتشر شد همه متون منثور بود، مانند هدایة المتعلمین، پند یران، تحفة الغرائب، تفسیر کمبریج و امثالها.

آنچه که در زیر به نظر خوانندگان گرامی می‌رسد، تنها مواردی است که بنده با نظر استاد مخالف بوده‌ام، زیرا خود ایشان در مذاکره تلفنی بنده را از نوشتن مقاله‌ای در تمجید و تأیید کارشان تلویحاً ممنوع کردند و گفتند ترجیح می‌دهند نقد کتاب ایشان در مجله‌ای که سردبیرش هم خودشان هستند چاپ نشود، زیرا موجب این توهم می‌گردد که بنده به حکم دارا بودن مقام شاگردی ایشان مقاله‌ای در تعریف و تمجید کار ایشان نوشته‌ام، و ایشان هم آن مقاله را محض خودنمایی در ایرانشناسی به چاپ رسانده‌اند. بنده پاسخ دادم اولاً در نقدی که بر تحفة الغرائب ایشان نوشتم نیز مواردی را که با قرائت‌های ایشان مخالف بوده‌ام آوردم و در مورد کوشنامه نیز جز این نخواهم کرد. ثانیاً بنده عادت به اتلاف وقت در تعریف و تمجید بی‌مورد از آثار دوستان و آشنایان ندارم. احترام به اساتید - که جزء سنت فرهنگی ماست - دیگرست و انتقاد علمی دیگر. بنده نه توقع دارد که کسی از فضلاء در مورد متذکر شدن اغلاط لایعد و لایحصی آنچه که خود این

* تصحیح جلال متینی (تهران، ۱۳۷۶).

فقیر می نویسد کوتاه بیاید، و نه خودش جزئی ملاحظه‌ای در امور علمی منظور خواهد داشت.

اما استاد متینی چنانکه در عکس‌العملش نسبت به نقد فقیر بر برخی از قرائت متن تحفة الغرائب نشان داد، و چنانکه بارها در مکالماتی که با هم داشته‌ایم ثابت کرده است، طرف حق و علم را بیشتر می‌گیرد تا طرف نفس خودش یا دوستان و دوستانانش را. آنچه که بر سبیل مقدمه نوشته آمد بیشتر خطاب به تازه کارانی است که بدون هیچ تجربه علمی به تصحیح متن دست می‌آزند و چون اشکالات کارشان بر ایشان تذکر داده می‌شود به قول قدما به پر قبایشان برمی‌خورند که چون بنده فلان و بهمان بوده‌ام منتقد نسبت به کار من تند یا بی‌انصافانه قضاوت کرده است. از این دست بی‌سوادان و کم‌سوادان در فرنگستان بسیارند و عاقلان خود به داند.

اما آمدیم بر سر متن و چاپ کوشنامه متینی. بنده مقاله را به دو بخش تقسیم کرده‌ام. در بخش اول با استدلال جناب متینی در این مورد که نام سراینده حماسه ایرانیان است نه ایرانشاه مخالفت کرده‌ام و در بخش دوم نسبت به برخی قرائت‌های ایشان از نسخه خطی کوشنامه (که فیلمی از آن به مرحمت دوست فاضلم دکتر حمید دبّاشی در اختیار دارم) ایراداتی وارد کرده‌ام که ممکن است درست یا نادرست باشد. قضاوت در باب آنها بر عهده اهل فن است.

ایرانشاه یا ایرانیان؟

نام شاعر کوشنامه در خود منظومه ذکر نشده است. اما شاعر به صراحت می‌نویسد که پیش از نظم کوشنامه کتاب بهمن‌نامه را هم به نظم آورده و به همان امیری که کوشنامه را به نام او ساخته بوده، یعنی غیاث‌الدین ابوشجاع محمد بن ملک‌شاه سلجوقی (۵۱۱-۴۹۸)، تقدیم داشته است (متینی، ص ۴۳-۴۵). تنها منبعی که نام شاعر کوشنامه را به دست داده است مجمل‌التواریخ و القصص، تألیف ۵۲۰ هـ. ق. است، که در آن می‌گوید شاعر بهمن‌نامه (که می‌دانیم با سراینده کوشنامه نوشته‌اند یاد آور می‌شوند که مرحوم بهار متذکر شده است که ضبط نسخه مجمل‌التواریخ کتابخانه ملی فرانسه که به هنگام طبع کتاب نسخه منحصر به فرد محسوب می‌شد در واقع «ایرانشان» یا «ایرانشین» است که آن مرحوم به خاطر این که: «کلمه ایرانیان بی‌سابقه بل بی‌معنیست» و به قیاس با نام حکیم ایرانشهری که در زاد‌المسافرین ناصر خسرو به کرات وارد شده، لفظ بی‌معنی و بی‌سابقه ایرانیان را به حدس به ایرانشاه تصحیح کرده، ولی صورت ایرانیان را در متن

نگاه داشته و حدس خود را در حاشیه متذکر شده است. در مورد قرائت ایرانشاه به عنوان صورت غیر فاسد نام سراینده استاد صفا نیز با رأی مرحوم بهار موافقت کرده خلاصه آرای این علما را با آنچه که فرنگی ها در این باب گفته اند جناب متینی در مقدمه کوشنامه با دقت و امانت آورده است (نک مقدمه کوشنامه، صص ۲۶ - ۲۸).

استاد متینی با قرائت ایرانشاه مخالف است و دلایل محکمی هم بر علیه این قرائت ارائه می فرماید که بنده در این مختصر به آنها خواهد پرداخت. اما پیش از ذکر دلایل جناب متینی ابتدا از نوشته ایشان قطعه ای را که در آن با قرائت استادش بهار مخالفت کرده است نقل می کنم، زیرا در انشاء این قطعه دکتر متینی آن ادب درس و ادب نفسی را نشان می دهد که در این دوره و زمانه بسیاری از طلاب طبقه بنده - که طبقه بعد از دکتر متینی باشیم - دیگر متأسفانه از دست داده ایم و به خیال خودمان همین که دو کلمه زبان فرنگی و چند اصطلاح شایع فن بی در و پیکر ادبیات تطبیقی را فرا گرفتیم دیگر خدای را نیز نیاید بنده باشیم و هوایرمان می دارد که «این منم طاوس علین شده» و اولین کارمان هم این است که به دست و پای ریش و موی سپیدان ادب پارسی بیچیم که «اینها نمی فهمند و درک تئوریک ندارند» و چه و چها. علی ای حال دکتر متینی مخالفت خودش را با استادش به نحوی بیان می کند که انگار شرایط نسخه و کم و کاستهای فنی آن باعث شده بود که بهار به قرائت ایرانشاه به جای ایرانشان متمایل بشود:

پیش از آن که موضوع نام سراینده بهمن نامه را تعقیب کنیم، به این سوال مقدر نیز باید پاسخ بدهیم که چرا ملک الشعراء بهار شاعر را که با توجه به شیوه کتاب [کذا؛ ظن: کتابت] نسخه خطی مجمل التواریخ - به حدس - ایرانشان خوانده بوده است، نادرست پنداشته و به جای آن ایرانشاه را پیشنهاد کرده است، در حالی که ژول مول که به همان نسخه پاریس مراجعه کرده بوده است این کلمه را ایرانشان خوانده و در صحت آن نیز اندک تردیدی به خود راه نداده است. در پاسخ به این موضوع باید توجه داشت که بهار براساس نسخه عکسی ای که علامه فقید محمد قزوینی از نسخه خطی مجمل التواریخ کتابخانه ملی پاریس تهیه کرده بود کتاب خود را در تهران به طبع رسانیده است. و چنان که از نوشته وی در زیر نویس کلمه ایرانشان برمی آید کلمه ایرانشان در پایان سطر نوشته شده و چند حرف آخر آن نیز در نسخه عکسی چاپ نشده بوده است و بدین جهت بهار دو حرف آخر کلمه یعنی ان را با توجه به شیوه عمومی نگارش کلمات مشابه در آن دستنویس به درستی حدس زده و آن را ایرانشان خوانده است ... بدیهی است اگر فقید

ملک الشعراء بهار نیز به نسخه خطی مجمل‌التواریخ پاریس مراجعه می‌کرد، بی تردید کلمه مورد بحث، را ایرانشان می‌خواند و به احتمال قریب به یقین در زیرنویس آن به نوشتن «ایرانشان بی سابقه بل بی معنی است» بسنده می‌کرد و از ایرانشاه سخنی به میان نمی‌آورد. (متنی مقدمه کوشنامه، ص ۲۷ - ۲۸)

بنده فیلمی از نسخه پاریس مجمل‌التواریخ و القصص در اختیار دارم، و مکرر آن را با دقت خوانده‌ام. ایرانشان ضبط بسیار روشنی دارد و مرحوم بهار هم مثل بنده این گرفتاری را نداشته که ضبط نسخه را درست نمی‌توانسته بخواند. بنده عقیده دارم که هر ایرانی باسواد یا بی سواد ضبط ایرانشان را ببیند لابد مثل مرحوم بهار و استاد صفا و خود استاد متینی در اوایل کار، ذهنش به این معطوف خواهد شد که ضبط ایرانشان به خصوص چون ضبط واحد و غریب است (Hapax Legomenon) و تنها در نسخه‌ای که قریب ۳۰۰ سال پس از تألیف کتاب مجمل‌التواریخ کتابت شده یافت می‌شود گشته چیز دیگری است. و اگر ذوق و حدت ذهن بهار را هم داشته باشد لابد ایرانشاه به خاطرش خطور خواهد کرد. ناگفته نماند که مرحوم بهار دوبار ایرانشان را در متن و حاشیه کتاب آورده است. یکبار در همان ص ۹۲ است که جناب متینی در مقدمه کوشنامه آورده‌اند و یکبار هم در زیرنویس شماره ۲ صفحه ۴۶۳ در مورد داستان بلعیده شدن بهمین به وسیله ازدهاست که می‌فرماید:

«روایت ازدها و بلع کردن بهمین از کتاب بهمین‌نامه است که در عصر مؤلف [یعنی مؤلف مجمل] به نظم آمده بوده برای پادشاهان سلجوقی عراق و ناظم آن (ایرانشان) نامی است [کذا!!]. و گویا در بمبئی طبع شده است و خطی آن یکبار سرسری به نظر رسیده است».

استاد متینی پس از ذکر این مقدمات به بحث درباره صورت صحیح نام سراینده کوشنامه می‌پردازد و به استناد به ضبط نام شاعر در چهار نسخه مجمل‌التواریخ و القصص (که تنها یک نسخه آن به هنگام طبع مجمل و تصحیح آن به دست مرحوم بهار شناخته شده بود) پیشنهاد می‌کنند که صورت صحیح نام شاعر ایرانشان است یا حداقل ایرانشان از ایرانشاه محتمل‌تر است. بنده چون با رأی استاد دانشمندم مخالفم به این خاطر که مبدا در نقل آرای ایشان ناخودآگاهانه به نفع خودم تصرفی بکنم، عین استدلال استاد را نقل می‌کنم و بعد نظر خود را متذکر می‌شوم. استاد متینی می‌نویسد:

«علاوه بر نسخه خطی مجمل‌التواریخ پاریس که در آن نام سراینده بهمین‌نامه صریحاً ایرانشان نوشته شده است، در نسخه خطی همین کتاب مکتوب به سال ۸۲۳ ه ق /

۱۴۲۰ م، محفوظ در کتابخانه چستریتی، دوبلین - ایرلند، نیز نام شاعر به روشنی ایرانیان کتابت شده است.

در نسخه خطی مجمل‌التواریخ محفوظ در کتابخانه دانشگاه هایدلبرگ - آلمان، مکتوب به سال ۹۰۶ ه ق / ۱۵۰۰ م، نام شاعر به صورت انشاء (حکیم انشاء بن ابی الخیر) نوشته شده است، و تنها در نسخه خطی این کتاب محفوظ در کتابخانه محمد فؤاد کوپرولو - ترکیه، مکتوب به سال ۷۵۱ ه ق / ۱۳۵۰ م، نام شاعر ایرانیان است. «دکتر متینی سپس چنین استدلال می‌کند که ضبط ایرانیان بر ایرانیان ارجح است زیرا:

۱- در دو نسخه که نام شاعر ایرانیان نوشته شده است بعید می‌نماید که کاتبان این دو نسخه، از روی متنی که نسخه خود را استنساخ می‌کرده‌اند ایرانیان را به اشتباه ایرانیان کتابت کرده باشند، زیرا ایرانیان در قیاس با ایرانیان لفظی است دشوار و کاملاً مهجور.

۲- [بر عکس مورد فوق] بسیار محتمل است که کاتب لفظ ایرانیان را به سهو ایرانیان کند که لفظی کاملاً آشناست، و یا آنکه در ضمن کتابت چون به ایرانیان می‌رسد آنرا نادرست بداند و لفظی را که صحیح می‌داند به جای آن بنویسد ...

۳- ضبط نسخه کتابخانه هایدلبرگ، یعنی انشاء نیز مشکلی را حل نمی‌کند، گرچه این ضبط به ایرانیان نسخه ترکیه نزدیک‌تر است تا به ایرانیان در نسخه‌های پاریس و چستریتی» (متینی: ص ۲۹)

استاد متینی سپس در کمال انصاف متذکر می‌شوند:

۴- البته همچنان که به استناد ضبط دو نسخه خطی پاریس و دوبلین مجمل‌التواریخ سراینده بهمن‌نامه و کوش‌نامه را نمی‌توان ایرانیان بن ابی‌الخیر دانست، برای قبول ضبط ایرانیان نیز جز به استناد به ضبط این کلمه در همین دو نسخه و به خصوص تکیه بر ضبط دشوار دلیلی دیگر اقامه نمی‌توانیم کرد» (همانجا)

دکتر متینی اذعان دارند که نام ایرانیان به جز در مجمل‌التواریخ در کتابی دیگر نیامده (ص ۲۹) و غریب و نامفهوم است. سپس از مرحوم دکتر تفضلی نقل می‌کنند که ایشان را گفته بوده که اهالی کرمانشاه نام موطن خود را به لهجه خودشان کرمانشان تلفظ می‌کنند و صورت معرّب واژه کرمانشان لفظ قَرمیسن است (ص ۳۰، زیرنویس ۱).

پیش از اینکه وارد بحث در ضبط نسخ مختلفه مجمل‌التواریخ از اسم سراینده کوشنامه بشویم لازم به یاد آوری است که اقدم نسخ این کتاب را یعنی نسخه‌ای که سابقاً

در کتابخانهٔ ممو فؤاد کوپرولو بوده را؛ در سال ۱۹۷۰ کتابخانهٔ برلین اکتیاع کرده و آن نسخه الان در کتابخانهٔ شهر برلین تحت شمارهٔ HS or 2371 نگاهداری می‌شود. به همین دلیل بنده در بقیهٔ این مقاله از آن نسخه با عنوان نسخهٔ برلین یاد خواهد کرد. علی‌ای حال در قرائت ایرانشان یا ایرانشاه باید به ضبط نسخ مجمل مراجعه کرد و این نُسخ را برحسب نحوهٔ ضبط طبقه‌بندی نمود. به نظر بنده چون مطلب مورد بحث بخش دوم نام سراینده است باید درین طبقه‌بندی نسخی را که در ضبط بخش دوم نام اتفاق دارند در یک گروه نهاد. به عبارت دیگر نام سراینده هرچه که باشد در بعضی از نسخ به -شان و در بعضی دیگر به - شاه ختم می‌شود. بحث ما هم درست بر سر همین بخش از نامست که آیا ضبط مختوم به شان صحیح است یا ضبط مختوم به شاه. اگر مسألهٔ بررسی ضبط نسخ را به این نحوی که بنده پیشنهاد می‌کنم طرح کنیم می‌بینیم که نسخه‌های موجود مجمل‌التواریخ به دو گروه مساوی تقسیم می‌شوند که جدول زیر نمودار ضبط آنها است:

- شان

پاریس ۱۴۱۰/۸۱۳ م

دوبلین ۱۴۲۰/۸۲۳ م

- شاه

برلین ۱۳۵۰/۷۵۱ م

هایدلبرگ (حدود قرن ۱۰ هـ ق / ۱۵۰۰ م)

چنانکه توجه می‌فرمائید اقدم نسخ، و به نظر بنده معتبرترینشان در گروهی است که ضبط - شاه را برای قسمت آخر این نام تأیید می‌کنند. و حداقل از نقطه نظر این نحوهٔ طبقه‌بندی قرائت - شان و - شاه کاملاً مساویند. بیشتر تأکید در استدلال استاد بنده دکتر متینی در ترجیح دادن ضبط ایرانشان به ایرانشاه این است که این ضبط ضبط مهجورتر، غریب‌تر، و دشوارتر است، یعنی به قول فرنگی‌ها ضبطی است که در اصطلاح فنّ تصحیح متون در غرب آن را *Lectio difficilior* یا قرائت دشوار می‌خوانند، بنده دو ایراد بر استدلال استاد دارم:

اولاً: نه هر ضبط نامفهومی لازماً قرائت دشوارتر است. بسیاری از این ضبط‌های نامفهوم در واقع غلط فاحشی بیش نیست.

غلط بودن این نوع ضبط‌های به ظاهر دشوار از آنجا معلوم می‌شود که اکثر آنها ضبط واحداًند، یعنی فقط در یک مورد در کل ادب مکتوب یک قوم دیده می‌شوند و لاغیر. این وحدانیت ضبط را در اصطلاح مصححین غرب *hapax legomenon* می‌خوانند که اصطلاحی یونانی است و تقریباً معادل معنای غریب را در علم حدیث دارد. به زعم بنده ایرانشان در دو نسخهٔ مجمل ضبط دشوارتر نیست، بلکه غلط مشابه یا به عبارت دیگر اتفاق این دو نسخه در غلط واحد است. این را هم در اصطلاح فرنگی‌ها

Common error می‌گویند یعنی غلط مشترک و بیشتر طبقه‌بندی نسخ در فن تصحیح انتقادی براساس تشخیص خورشیاوندی بین نسخه‌های متعدد از طریق بررسی غلط‌های مشترک آنان است. مثلاً اگر بینیم که مصراع اول مسمط معروف منوچهری به مطلع:

خیزید و خز آرید که هنگام خزانست بادِ خنک از جانب خوارزم وزانست

در دو نسخه از دیوان او به صورت: «خیزید و بز آرید که هنگام بزانست» ضبط شده، شصت‌مان خبردار می‌شود که این دو نسخه دیوان متعلق به یک تیره از نسخ خطی دیوان شاعرند و در اتفاق ضبط‌شان ضبطی دشوارتر یا کهن‌تر از خز ارائه نمی‌دهند، بلکه غلط واحدی را نشان می‌دهند. به همین قیاس ایرانشان در دو نسخه مجمل که در زمانی نزدیک به هم کتابت شده‌اند، یعنی نسخه پاریس در سال ۸۱۳ و نسخه دویلین در سال ۸۲۳ ضبط دشوارتر نیست بلکه غلط مشترک است.

ثانیاً: اگر چنانکه استاد بنده دکتر متینی متذکر شده اند معیار اساسی در انتخاب صورت اسم سراینده دشوار بودن، غریب بودن، یا نامفهوم بودن ضبط آن اسم است پس چرا از سه ضبط ایرانشان، انشاء، ایرانشاه ضبط ایرانشان را برگزیده‌اند؟ زیرا اگر ایرانشاه را کنار بگذارید دو صورت انشاء و ایرانشان هر دو عجیب و غریبند و یکی را بر دیگری در درجه نامفهوم بودن و غریب بودن برتری نیست. ناگفته نماند که استناد به لهجه اهالی کرمانشاه در تأیید ضبط ایرانشان به نظر بنده جایز نیست، زیرا لهجه دیگر است و زبان ادبی دیگر. اگر استاد حتی یک مورد ضبط رأی ایشان را بدون بحث و جدول می‌پذیرفتم زیرتحت آن شرایط نمی‌توانستم ایرانشان را با خیال راحت غلط بخوانم. هنوز هم اگر ضبطی که صورت ایرانشان را تأیید کند فرا چنگ آید بنده از تمام این حرفها عدول خواهد کرد و ضبط ایرانشان را خواهد پذیرفت.

اگر استدلال بنده تا اینجا پوری یاقه نباشد، و مخصوصاً اگر نسخه دویلین رونویس نسخه پاریس باشد، طبق موازین تصحیح علمی متن، شهادت این دو نسخه ارزش شهادت نسخه واحدی را بیش ندارد. یعنی ضبط اقدم این دو دست‌نویس که نسخه پاریس باشد؛ به حساب می‌آید، ولی ضبط نسخه دویلین کان لم یکن محسوب می‌شود. این را در اصطلاح فن تصحیح *eliminatio Codicum descriptorum* یا به قول محقق ایتالیایی *Sebastiano Timpanaro*:

eliminatio codicum inutilium می‌گویند. بنابر آنچه که به عرض رسید ضبط -

شان را فقط یک تیره از نسخ تأیید می‌کند. و اما پردازیم به دو نسخه‌ای که ایرانشاه یا انشاه ضبط کرده‌اند.

چنانکه صورت ظاهر این دو ضبط نشان می‌دهد احتمال دارد که این دو نسخه به دو تیره مختلف از نسخ مجمل‌التواریخ متعلق باشند و اگر نه هر دو در ضبط غلط انشاه متفق می‌بودند. ضبط ایرانشاه را چون معروف و شناخته شده است و به همین صورت نیز در کتب و متون دیگر آمده است کنار می‌گذاریم و می‌پرسیم که صورت انشاه از کجا آمده؟ به نظر بنده در ضبط حکیم انشاه کاتب فقط ایرا را جا انداخته و ایرانشاه را به انشاه مبدل کرده است. در مورد ضبط فاسد ایرانشان که در واقع به صورت ایرانشن نوشته شده (حداقل در نسخه پاریس بنده از نحوه تحریر نام در نسخه دویلین بی‌خبرم) به گمان من ایرانشاه را ممکن است کاتبی به ایرانشه کوتاه کرده باشد و این هاء آخر کلمه بعدها با نون پس از الف که بعضاً من نوشته می‌شود خلط شده باشد. یعنی زنجیره فساد متن را می‌توان به صورت:

ایرانشن → ایرانشه → ایرانشاه

نوشت.

اگر ضبط نسخه دویلین بعینه مانند ضبط نسخه پاریس باشد، یعنی نون را به الف چسبانده باشد در ذهن بنده ادنی شبه‌ای نمی‌ماند که نسخه دویلین در این قسمت از متن مجمل‌گپی نسخه پاریس است و استناد به آن به کلی جایز نیست. اگر نسخه دویلین نون را به صورت دیگری کتابت کرده باشد نمی‌توان خویشاوندی آنرا با نسخه پاریس نادیده گرفت، ولی در عین حال نمی‌توان نیز گفت که نسخه دویلین از روی نسخه پاریس استنساخ شده. و باید قبول کرد که امکان این استنساخ هست بدون اینکه حتمی باشد.

حاصل سخن این که ضبط ایرانشان بر ضبط ایرانشاه ارجح نیست زیرا:

اولاً: ایرانشان غریب و مهجور است و غلط فاحشی است که خود را به زئی قرائت دشوارتر درآورده.

ثانیاً: شهادت دو نسخه‌ای که این ضبط را تأیید می‌کند با احتمال خویشاوندی این دو نسخه مجموراً اعتباری معادل شهادت یک نسخه بیشتر ندارد

ثالثاً: دو نسخه‌ای که قسمت دوم نام سراینده کوشنامه را به صورت شاه ضبط کرده احتمالاً به دو تیره مختلف نسخ مجمل متعلق است و بنابراین دو شاهد مستقل صحت این ضبط است.

رابعاً: اقدم نسخ مجمل که نسخه برلین مورخ ۷۵۱ ه. ق. باشد صریحاً نام را به

صورت ایرانشاه ضبط کرده و با آنکه اقدم نسخ همیشه اصح آنان نیست در مورد این نسخه به احتمال قوی قدمت و صحت با هم جمع آمده‌اند. بنده فیلمی از این نسخه دارد و نسخه را خوانده قضاوت خویش را براساس بررسی و مقابله نسخه برلین با نسخه پاریس قرار می‌دهند نه فکر و خیال. بنابراین آنچه که به تقدیم رسید ضبط و صورت صحیح نام سراینده کوشنامه و بهمن‌نامه ایرانشاه است و حدس مرحوم بهار و عقیده اولیه استاد متینی که سابقاً همان نام ایرانشاه را درست می‌پنداشتند صحیح است. ناگفته نماند که صورت ایرانشان آنقدر به قول قدما وحشی و غریب است که حتی خود استاد بنده جناب دکتر متینی در همین کتاب کوشنامه که روی جلدش هم نام را ایرانشان نوشته است در زیرنویس شماره ۴ صفحه ۲۷۴ شاعر را ایرانشاه خوانده و می‌نویسند: «با توجه به بیت زیر در بهمن بهمن‌نامه منظومه دیگر ایرانشاه اصلاح شد.» ایضاً باری دیگر در زیرنویس ۱ ص ۲۸۰ می‌نویسد: «... و هم در بهمن‌نامه منظومه دیگر ایرانشاه بارها لفظ بی‌بنان به کار رفته است.» به نظر بنده شمس قهاطی استاد متینی در ادب پارسی به ایشان اجازه نمی‌داده است که صورت غلط و سخیف ایرانشان را بپذیرند و اگر ایرانشاه در هر دوی این موارد غلط مطبوعه نباشد، استاد ناخودآگاهانه صورت صحیح اسم را که ایرانشاه باشد به جای ایرانشان پیشنهادی خودشان نوشته‌اند و همان صورت هم در کوشنامه چاپ شده است.

امیدوارم آنچه که به عرض رسید از سوی هیچ‌کس جسارت بنده به ساحت علمی دکتر متینی که به سالیان خوشه چین خرمن فضل ایشان بوده‌ام تلقی نشود. اگر بنده بر استاد ایراد علمی می‌گیرد به پشتوانه علمی است که از مصاحبت و تلمذ در محضر خود ایشان کسب کرده است و حق شاگردی است که می‌گذارد و استاد خود بداند که به قول مسعود سعد سلمان:

| | |
|-------------------------------------|---------------------------------|
| مرا تو دانی و دانی که هیچ وقت نبود | در دنائت را بر دل من استفتاح |
| تفاوت است میان من و عدو چونانک | تفاوت است به اقسام در میان قداح |
| اگر چه هر دو به آواز و بانگ معروفند | زئیر شیر شناسند مردمان ز نباح |

نکاتی پیرامون متن کوشنامه:

مطالبی که در این قسمت از مقاله به تقدیم می‌رسد نکاتی است که بعضاً ممکن است اغلاط چاپی باشد. در موارد دیگر این نکات عقیده بنده و ترجیح شخصی این

طلبه است و هیچ دلیلی ندارد که از قرائت استاد بهتر یا صحیحتر باشد.

بیت‌های ۱۶۳-۱۶۴:

هنوز از لبش بریزد همی سخن جز بگفتن نگوید همی
چو می‌گرددش سال خود چون بوذ فلک زیر پایش چو هامون بود

در زیرنویس شماره ۴ مربوط به بیت ۱۶۳ مصحح محترم نوشته‌اند که «معنی مصراع دوم روشن نیست.» به گمان بنده چون هر دوی این ابیات، یعنی ابیات ۱۶۳ و ۱۶۴ در بیان اغراق آمیز جوانی ممدوح است، مفهوم مصراع ثانی این است که مانند بچه‌هایی که از کوچکی سخن را جز به تکرار نمی‌توانند گفتن، ممدوح هم که هنوز لبانش بوی شیر می‌دهد باید حرف را در دهانش بگذارند تا بتواند گفت. بیت بعدی مؤید این مطلب است از این روی که شاعر اضافه می‌کند که اگر این ممدوح ما در کودکی چنین است، پس وقتی که بزرگ خواهد شد چه خواهد بود! «چو می‌گرددش سال خود چون بود!»

بیت ۱۶۶:

ز بیمش بدرّد دل شیرِ جنگ ز دادش ننازد به ماهی نهنگ
چون در نسخه کوشنامه صریحاً و واضحاً واژه ننازد را بنارد نوشته است و حداقل نقطه زیر حرف اول این واژه به نظر فقیر کاملاً خواناست، بنده حدس می‌زنم که بنارد گشته نیازد باشد نه چنانکه استاد بنده تصحیح فرموده‌اند ننازد. یک وجه ثانی هم برای این واژه محتمل است و آن نتازد است. علی‌ای حال مصراع دوم این بیت به قرائت «ز دادش نیازد/ نتازد به ماهی نهنگ» یعنی ممدوح حتی نهنگ (یعنی تمساح) هم بر ماهی که طعمه طبیعی اوست نیارد تاختن. بنده قرائت نیازد را بر نتازد ترجیح می‌دهم یکی به خاطر اینکه نقطه زیر واژه بر یاء دلالت می‌کند نه بر تاء و یکی از این روی که نیازد به قیاس با نتازد ضبط کهن‌تری است. ناگفته نماند که مضمون این که از عدل شاه یا ممدوح پلنگ جرئت تاختن به آهو ندارد و باز را یارای شکار گنجشک نیست در شعر پارسی بسیار آمده است. مثلاً فرخی در مدح امیر محمد بن محمود رحمة الله علیهما فرماید:

ای زینهار خوار بدین روزگار از یار خویشان که خورد زینهار
یک دل همی چرند کنون آهوان با شیر و با پلنگ به یک مرغزار

(دیوان، ص ۹۵)

ایضاً:

اکنون چنان شود از عدل و داد او کاهو بره مکد از ماده شیر شیر

(ص، ۱۹۰)

بیت ۳۶۲:

زیانش ز خشکی همی خیره گشت روانش از اندیشه‌ها تیره گشت
چنانکه استاد متینی در نهایت امانت متذکر شده‌اند قرائت نسخه کوشنامه چنین

است:

زیانش ز خشکی همی تیره گشت روانش از اندیشه‌ها خیره گشت
اما چون تیره در مصراع یکم بی معنی می نمود ایشان تیره اصل متن را به خیره تبدیل کرده‌اند. و نوشته‌اند که «کاتب نسخه اصل تیره و خیره را به اشتباه به جای یکدیگر نوشته است.» به نظر بنده زبان در کام سیاه شدن (= تیره شدن) هم در اصطلاحات عامیانه و هم در متون فارسی و عربی (البته به مفهوم) نظماً و نثراً فراوان آمده است. روان خیره شدن هم بسیار شایع است. پسر به گمان حقیر این لازم نبوده است و ضبط اصلی نسخه به همان نحوی که هست صحیح است.

بیت ۴۷۰:

چو مشتی به کهف اندر افزودشان یکایک به دارو بیندودشان
صورت صحیح مشتی در مصراع اول به نظر بنده مُستی است.

بیت ۱۱۹۴:

به دشمن برهنه چو بنمود روی همی هر که دیدش بپرسید از اوی
واژه بپرسید در مصراع ثانی این بیت مصحح دانشمند را به درستی اشتباه نموده است و در زیرنویس مربوط به این واژه نوشته‌اند: «با توجه به بیت‌های ... که در آن‌ها به وحشت و ترس سپاه نیواسپ اشاره گردیده است، شاید بوده است بترسید.» بنده با نظر استاد متینی کاملاً موافقم و تنها ایراد بر ایشان این است که ضبط صحیح را که حدس خودشان بوده و درست هم بوده (یعنی بترسید را) به حاشیه برده‌اند و ضبط کاملاً فاسد غلط فاحش را در متن باقی گذاشته‌اند. این کار در مورد تصحیح نسخ منحصر به فرد جایز نیست، زیرا چون ضبط فاسد در حواشی صفحه می آید امانت کاملاً رعایت می شود، یعنی هیچ کس نمی تواند گفت که مصحح در متن دست کاری بی جا کرده است. مصححی که اصل ضبط غلط را در حاشیه حفظ می کند کاملاً رعایت امانت را کرده. استاد متینی از غایت وسواس علمی که دارد از دقت و شدت وسواسش را همه ما شاگردانش دیده ایم

و از آن بهره‌های برده‌ایم) در این مورد امانت را بر تصحیح ارجح دانسته در مورد این بیت چون تفاوت بین بپرسید و بترسید جز در نقطه‌ها نیست به نظر بنده تصحیح لازم می‌نماید والله اعلم.

بیت ۱۱۹۸:

گریزان شد آن لشکر شیردل از آن پیل پیکر سر جان گسل
چون بیت در اشاره به کوش پیل دندانست باید مصراع دوم را به این صورت خواند و اعراب گذاشت: «از آن پیل پیکر سر جان گسل» که در آن پیل پیکر اشاره به سر کوش است که چهره پیل داشته و سر هم اشاره به کله اوست و هم به معنی فرمانده و سردار به کار رفته است.

بیت ۱۶۵۰:

نه کردن توانستم او را رکار(؟) نه برگاشت روی آن نبرده سوار
به نظر بنده رکار در مصراع اول گشته فگار است: «نه کردن توانستم او را فگار».

بیت ۱۸۱۴:

ز کردار شاه آبتین خیره ماند بزد شیف و شبرنگ را پیش راند(؟)
در زیرنویس مربوط به واژه شیف نوشته‌اند «چنین است در اصل» و آخر بیت هم علامت سؤال در پراکنش قرار داده‌اند به این معنی که مفهوم بیت روشن نیست. به نظر بنده شیف به معنی تازیانه است و معنی بیت هم این است که (کوش) از کردار شاه آبتین (یعنی کنده‌کنندش دورآور کوه) در حیرت شد و تازیانه زد و اسبش را پیش راند. موارد کاربرد شیف به معنی تازیانه زیادست. مثلاً ناصر خسرو گوید:

پند پذیرد چو کره رمکی سخت مرم جاهل از پند حکیمان رمد و کره ز شیب
اینجا شیف با املاء آمده است. در داستان کشته شدن بهرام بن گودرز که پس از جنگ هماون در رزمگاه دنبال تازیانه‌اش می‌گشته نیز آمده است که:

بدو گفت گیوای برادر مشو فراوان مرا تازیانست نو
یکی شوشه زر به سیم اندرست دو شیبش ز خوشاب و از گوهرست

(فرود ۱۰۴۱ - ۱۰۴۰)

بیت ۱۸۱۵:

چنین گفت کای شاه برگشته بخت رسیده به جان تیغ و شد کار سخت.

در اصل نسخه به جای رسیده رسیدن آمده است که به گمان بنده گشته رسیدت

است، یعنی مصراع دوم باید به صورت «رسیدت به جان تیغ و شد کار سخت» تصحیح شود.

بیت‌های ۲۳۱۴-۲۳۱۳:

همان گه بفرمود طیهورشاه که هر چند نخچیر دارد سپاه
برابربیان سر بسر بخش کرد ز شادی رخ سرکشان رخس کرد
به نظر بنده برابربیان صورت بی نقطه بر ایرانیان است که تنگ هم نوشته‌اند و
قرائت آنرا دشوارتر کرده‌اند. تقصیر از نحوه نگارش کاتب نسخه است.

بیت ۲۶۵۷:

به گوش آگهی شد که خاور خدای که شد شاه خاور به دیگر سرای
در مصراع اول گوش گشته کوش و که گشته ز است: «به کوش آگهی شد ز خاور
خدای».

بیت ۳۱۶۶:

چو بشیند گفتارشان آبتین پسند آمدش گشت خشنو بر این
ضبط واژه خشنو در نسخه خطی چنانکه استاد متذکر شده‌اند حسبو است، یعنی
هیچ نقطه ندارد. بیت ۴۸۴۲ نیز صورت خشنو را آورده:

نشد هیچ خشنو به گفتار اوی همی خوش نیامدش دیدار اوی
در بیت ۵۴۰۶ نیز می‌خوانیم:

بزرگان بدین رای خشنو شدند ز پیگار و از رزم یکسو شدند
اما در این بیت ضبط نسخه خسنو است، یعنی حرف اول را صریحاً خ و حرف
دوم را سین نوشته. در حالی که حرف سوم به صورت نون ضبط شده. تمام این صور
حسبو در این ابیات غلط است. صورت درست همانست که خود مصحح محترم در بیت
۶۷۴۲ تصحیح فرموده‌اند:

اگر من ز پاسخ به یک سو شوم به نادانی خویش خستو شوم
ضبط نسخه در مورد این واژه در این بیت خشنو شوم بوده که جناب متینی به
درستی به خستو شوم تصحیح فرموده‌اند. اما در زیرنویس مربوط به این بیت توضیحاً
نوشته‌اند که: «در کوش‌نامه هم خشنو شدن آمده است (بیت ۴۸۴۲) و هم خستو شدن
(بیت‌های ۳۵۳۵ و ۳۶۲۹). در این بیت خستو شوم مناسب‌تر به نظر می‌رسد». فرمایش
استاد کاملاً صحیح است با این یک نکته اضافی که در کوش‌نامه تا آنجا که بنده دیده‌ام

خشنو همه جاگشته خستو است و لاغیر، زیرا اولاً خستو در مقابل خشنو (حتی اگر خشنو را کوتاه شده خشنود بگیریم) ضبط کهن تر و دشوارتر است. ثانیاً خشنو به معنی چنانکه عرض شد خشنود اگر غلط فاحش نباشد از مقوله دخالت لهجه کاتب در کتابت اوست. این وجه ثانی به نظر بنده بعیدالوقوع است و بهتر آن است که همان خستو را قبول کرده ضبط فاسد نسخه را به حاشیه ببریم.

بیت ۴۲۶۹:

ستمکاره گفت ای به بهتر نژاد بر آیین جاسوس دارد نهاد

به نظر بنده در مورد این بیت هم استاد متینی و سواس علمی و امانت در نقل را بیش از حد قابل قبول به کار برده اند. در حاشیه مربوط به بیت می نویسند: «ای به بهتر نژاد به یقین نادرست است. با توجه به این که در کوش نامه بارها بد نژاد به کار رفته است شاید در نسخه اساس بوده است: این بد نژاد». بنده هیچ تردیدی در صحت حدس استاد متینی ندارم. ایرادم به ایشان این است که چرا با تمام ادله ای که آورده اند و همه شان هم صحیح است ضبط فاسد نسخه اصل را در متن نگاه داشته اند و حدس صائب و صحیح خود را به حاشیه برده اند؟ تصحیح متن دست بردن در آن متن را ایجاب می کند. ممکن نیست متنی را بدون اینکه در آن دست برد تصحیح کرد. در این مورد حتی ژوزف بدیه (Bédier) (1864-1938) هم که مدافع سرسخت انتخاب اصح نسخ و بازنویسی تقریباً ماشینی آن بود کوتاه آمده است و در بیان شیوه صحیح تصحیح متون می نویسد که در متن نباید دست برد، مگر در موضعی که غلط نسخه فاحش و روشن است. بنده نمی دانم که غلط از این به بهتر نژاد فاحش تر کدام است که استاد امانتدار و وسواسی بنده حاضرند حدس عالمانه دقیق و درست خود را فدای آن کنند؟

بیت ۵۲۹۹:

به زیر آی و مردی و رزم آزمای اگر داری از پیش شمشیر پای (۴)

بیت را با علامت استفهام در آخر نشانه زده اند بدین معنی که مفهوم نیست. به نظر بنده معنی بیت این است که بیا پائین و بجنگ، اگر توان ایستادگی در مقابل شمشیر را داری (اگر داری از پیش شمشیر پای).

بیت ۵۳۵۹:

چو بشنید از پیر گفتار، کوش به رزم اندرون تیزتر کرد کوش

در زیرنویس این بیت آمده است که در مصراع ثانی به جای کوش «هوش مناسب تر می نماید». به نظر بنده بیت به همین صورتی که هست صحیح است. کوش در

مصراع ثانی به معنی کوشش است یا مصدر مرخم کوشیدن است و در بیت به جناس با کوش در مصراع اول که نام کوش پیل دندانست به کار رفته است. این نوع کاربرد کوشیدن باز هم در این کتاب آمده است مثلاً بیت ۶۲۷۶:

به زخمی سواری همی کشت کوش [یعنی پیل دندان] قباد دلاور شده سخت کوش
و بیت ۵۲۸۱:

به جان کوش و یکبارگی سخت کوش که ز نهار هرگز نیابی ز کوش
شبیبه به این مضمون در دیوان مسعود سعد نیز آمده:

ز باد کوشش بالا گرفت خاک تیرد به ابر تیغ برافروخت آتش پیکار
در این بیت هم گویا به اشتباه چاپخانه کوشش در مصراع اول به صورت کوشش چاپ شده. (دیوان مسعود سعد، چاپ دکتر نوریان، ص ۱۹۴)

چنان شد که در شهر دانه نماند ستور و سپه را دوگانه نماند
صورت اصلی بیت در نسخه خطی این است:

چنان شد که در شهر دانه نماند سپه را ستور دوگانه نماند

به نظر بنده صورت صحیح بیت همین است که در نسخه خطی آمده و اصلاح در آن لازم نیست، زیرا سپاهیان سواره نظام در قدیم بیش از یک اسب داشته‌اند، چون اسب واحد در جنگ از تکاپوی زود خسته می‌شده و سوارش را هم به خطر می‌انداخته است. بنابراین معمولاً سواران سپاه بیش از یک اسب داشته‌اند تا هر وقت اسبشان خسته می‌شده بر اسب دیگر نشینند. مثلاً در کتیبه اورخان که در ترکستان به دست آمده است در ذکر جنگ برادر اورخان با سپاه دشمن صریحاً آمده است که امیر بر پنج اسب مختلف می‌نشیند و به جنگ می‌رود، زیرا از پس مدتی لازم آمودن اسبش خسته می‌شده. به همین قیاس بنده گمان می‌کنم که ستور دوگانه در مصراع ثانی یعنی اسب یدک و اضافی که سپاهیان سواره نظام داشته‌اند، چه برای استفاده در جنگ و چه برای حمل بُنه‌شان. در همین کوشنامه دو اسبه بودن جنگاوران یا اسب عوض کردنشان ذکر شده:

بیت ۶۲۹۱:

ز سستی بیفتاد تیغش ز دست سپهبد به اسب دگر بر نشست
بیت ۶۵۱۹:

دو اسبه سپاهی دوره ده هزار زره دار با آلت کار زار
یعنی بیست هزار سپاهی دو اسبه.

بیت ۵۵۱۳:

ز شادی دل و جانش آمد به جوش خروشی خروشید و زور رفت هوش
 در حاشیه بیت نوشته‌اند «خروشی بر آورد مناسب‌تر می‌نماید.» به نظر بنده همین
 خروشی خروشید صحیح است، چنانکه در شاهنامه هم آمده است:
 خروشی خروشیدم از پشت زین که چون آسیا شد بر ایشان زمین
 (منوچهر ۸۹۵)

بیت ۵۵۲۱:

چنین است کار جهان کرد کرد (؟) گهی تندرستی بود گاه درد
 این ترکیب گردگرد به فتح‌تین برای جهان هم در شاهنامه و هم در آثار متقدمان
 بسیار وارد شده:
 دگر آنک این گرد گردان سپهر همی نو نمایدت هر روز چهر
 (اکوان ۱۵ ضبط ل)

اسدی نیز فرماید:

چو چرخست کردارشان [یعنی شاهان] گردگرد یکی شاد ازیشان یکی پر ز درد
 (گرشاسپنامه، ص ۶۶ بیت ۹)
 دو چادر شب و روز دان گردگرد که بر ماست گاهی سیه گاه زرد
 (گرشاسپنامه، ص ۳۱۸ بیت ۱۷)

مسعود سعد سلمان راست:

ز تف آتش سوزان و باس شطوت توانی و مطا...
 همی نیابد گردون گردگرد آرام
 (دیوان، ص ۴۴۹)

ابیات ۵۵۲۶ - ۵۵۲۷:

یکی باغبان است و چندین درخت چرا گشت سُست این و آن گشت سخت
 یکی چون بکشت از بنه خود به دست یکی رُست و تا سالیان گشت مست
 باز اینجا هم صورت صحیح را که مصحح فاضل به درست حدس زده‌اند به
 حاشیه برده‌اند و صورت مغلوپ را در متن آورده‌اند، زیرا در حاشیه ۴ ص ۴۳۹ در باب
 این بیت می‌نویسند: «محملاً به دست در مصراع تَرُست بوده است و مست در مصرع دوم
 شصت، زیرا شاعر در بیت‌های پیشین و بیت‌های پس از این بیت به مقایسه دو مورد مختلف
 می‌پردازد: یکی میوه می‌آورد و دیگری خشک می‌گردد...»

بنده با نظر ایشان کاملاً موافقم جز این که در مصراع ثانی بیت دوم به نظر بنده
مست گشته شصت نیست:

یکی چون بکشت از بنه خود نرُست یکی رُست و تا سالیان گشت سُست
بیت ۶۰۰۴:

برآمدش چاصد هزاران سوار دلیران دشت و گزینان کار

در حاشیه بیت نوشته اند که: «اگر چهارصد از جمله خطاهای کاتب نسخه اصل
نباشد شاعر آنرا به جای چارصد به کار برده است.» اما به درستی در صحت این مطلب
تردید کرده اند و وجوه احتمال دیگر را هم به دست داده اند. این مورد هم به نظر بنده از
دو حال خارج نیست: یا چاصد غلط است و گشته عدد دیگری است، و یا درست است.
اگر درست است یا از نوع کاربردهائی است که مخصوص و عادت ایرانشاه بن ابی الخیر
است، یعنی از عاداتهای شخصی اوست و یا از لغاتی است که مهجور اما باز هم در ادب
فارسی آن دوره وارد شده است. اگر از نوع عادات خصوصی ایرانشاه یا یکی از نساخ
اوست که به جای چهارصد بنویسد چاصد پس باید در بیش از ده هزار بیت دیگر این
منظومه صورت چاصد به کرات وارد شده باشد. در حالی که می بینیم چاصد همین یک
بار در کوش نامه به کار رفته. پس واژه مشکوک است. اما اگر چنانکه عرض شد واژه
چاصد به معنی چهارصد یا چارصد از لغات و مصطلحات دوران نظم کوش نامه باشد پس
باید از متون دیگر شاهد یا شواهدی برای به کار بردنش آورده شود و تنها پس از استناد
بدین شواهد ضبط چاصد در متن نگاه داشته آید. در غیر این صورت چاصد غلط فاحش
است و به احتمال بسیار قوی چنانکه خود استاد در زیرنویس حدس زده اند گشته عدد
دیگری است (به نظر بنده پانصد) و متن را باید تصحیح کرد و ضبط نسخه را باید در
زیرنویس گذاشت.

بیت ۶۰۵۵:

هم از راه در کنده افتند پاک در آیند یکسر به دام هلاک

در اصل نسخه به جای هم از راه، هم از باد آمده که استاد متینی آن را صورت
نادرست تشخیص داده و به حاشیه برده اند. به نظر بنده همان ضبط هم از باد درست
است و صورت کهن تر است و باید در متن نگاه داشته شود. این صورت باز هم در
کوش نامه آمده است:

سپهید هم از باد گریزی دگر بزد بر سر کوش پرخاشخر

(۷۱۵۵)

در شعر متقدمان نیز هم از باد و از باد بسیار وارد شده است. مثلاً در گرشاسپنامه حکیم اسدی طوسی همین ترکیب دوبار به معنی با عجله و شتابان آمده است.

بیاویخت از بازویش گرز جنگ بزد بر کمر بندش از باد چنگ

(اسدی، ص ۴۸، بیت ۶۲)

ایضاً:

گرفتش دم اسپ و برجا بداشت ز بالای سر چون فلاخن بگاشت
هم از باد بنداخت صد گام بیش دگر سرکشان را در افگند پیش

(اسدی، ص ۲۹۰، بیت‌های ۲۳-۲۴)

بیت ۶۴۰۸:

بفرمود تا سی هزاران سوار پیاده بجستن گرفتند راه
شکی نیست که سوار با راه قافیه نمی شود و صورت اصلی لغت در مصراع اول
لابد سپاه بوده که با راه قافیه می شود.

بیت ۶۴۳۹:

به پهلوی ایرانیان بر دو میل فرود آمد آن گرد گیتی چو پیل
شاید پیل شمایل بودن کوش پیل دندان باعث شده که در مصراع دوم این بیت
یک تصحیح غیر ضروری اعمال شود. علی ای حال صورت کتابت بیت در نسخه چنین
است:

به پهلوی ایرانیان بر دو میل فرود آمد از کرد گیتی چو پیل
مصراع دوم فقط در نقطه گذاری غلط است و باید خوانده شود: «فرود آمد، از
گرد گیتی چو نیل».

بیت ۶۴۶۷:

به یک زخم چندان سپه کشته شد که از کشته هامون زمین بسته شد
در زیر نویس مصراع ثانی این بیت نوشته اند: «چنین در اصل. شاید بوده است: که
از کشته روی زمین بسته شد.» این جا هم به نظر بنده ضبط نسخه اصل مفید معنی است
با این تفاوت که کاتب در نقطه گذاری اهمال کرده. بیت را باید بدین نحو خواند:

به یک زخم چندان سپه کشته شد که از کشته هامون زمین پُشته شد

بسته در متن تصحیف پشته است به معنای تپه و کوه. می‌گوید آنقدر سپاه در یک ناختن کشته آمد که از کثرت کشتگان زمین هامون و هموار چون تپه و کوه شد. همین مضمون باز هم در کوش نامه آمده است:

بیت ۸۹۵۱:

ز دشمن بکشتند چندان که دشت سراسر که چندان [ظن: بنان] تل و توده گشت
بیت ۹۰۸۵:

بر آن دشت کین کشته انبوه شد
فرخی نیز می‌گوید:

چو پشته پشته شد از کشته پیش روی امیر
فراخ دشتی چون روی آینه هموار

(دیوان: ص ۱۰۳)

بیت ۶۵۲۹:

فراوان بگفت و نکردند کوش
دل شاه جنگی بر آمد بجوش
کوش در مصراع اول غلط چاپی و گشته گوش است.

بیت ۶۶۱۴:

ببرد و پیرورد و خوبی نمود
چو زور آمدش مهربانی نمود
در حاشیه بیت نوشته‌اند که زور در اصل روز بوده، اما «به توجه به معنی بیت و بیت ۶۶۱۵ تغییر داده» شده است. به نظر بنده این تغییر ضروری نبوده. روز در این بیت به معنی عمر و زمان یافتن یا بخت و اقبال همه ممکن است باشد. داستان این است که کنعان پسری پیدا می‌کند که به دلیل نامعلومی بچه را در بیابان می‌اندازد، چنانکه سام زال را بینداخت. دزدی که در بیابان مسکن داشت و به نام نمر معروف بود، افکنده کنعان را برگرفت و پیرورد:

گذر کرد [یعنی نمر] بر بچه‌ای شیرخوار
مر او را از آن خاک برداشت خوار
مر آن بچه را نام نمرود کرد
ز نمرود گیتی پر از دود کرد
ببرد و پیرورد و خوبی نمود
چو روز آمدش مهربانی نمود

یعنی این بچه‌ای که پدرش او را در بیابان انداخته بوده که طعمه جانوران شود هنوز روز مرگش فرا نرسیده بوده و عمر و بخت و اقبالش باقی بوده. به همین سبب «چو روز آمدش مهربانی نمود». فاعل جمله، یعنی فاعل مهربانی نمودن آن راهزنی است که نمر نام داشته و شین روز آمدش هم به کودک برمی‌گردد. مفهوم روز به معنی عمر و بخت

و اقبال باز هم در این منظومه به کار رفته است. مثلاً در بیت ۶۸۴۷:

ز رنج کسان و ز روزِ دراز چنان گشت گردنکش [و] بی نیاز

فردوسی نیز می‌گوید: «چه سود از هنرها چو برگشت روز»

ترکیب روزکور به معنی بدبخت نیز مؤید همین مطلب است:

یکی گفت کای ابله روزکور همی دست با چرخ سایبی بزور

(اسدی، ص ۲۰۴، بیت ۴۸)

حماسه سرایان ما «روز درشت شدن» یا «روز برگشتن» را هم در معنی «کار بر

کسی تنگ شدن» و «بخت و اقبال از کسی روی گرداندن» بسیار به کار برده‌اند. مثلاً اسدی گوید:

سرانجام شد روز ترکان درشت بناکام یکسر بدادند پُشت

(گرشاسپنامه، ص ۳۹۷، بیت ۳۳)

در شاهنامه هم این واژه هم به تنهایی و هم در ترکیباتی چون روز برگشتن روز اندر

گذشتن و غیره به همین معانی یا شبیه به آنها آمده است.

بیت ۶۶۵۰:

روان بر سر سبزه و بوی و رنگ نه تیمار شیر و نه بیم پلنگ

مصراع اول را باید بدین صورت خواند: «روان بر سر سبزه و بوی و رنگ». به نظر

بنده درین بیت بین بوی و رنگ، واو زاید است. یعنی سبزه و بوی یک ترکیب است و رنگ

یک واژه مستقل است به معنی قسمی حیوان علف‌خوار کوهی از قبیل گوزن و بزکوهی.

این واژه در فهرست لغات کوش‌نامه هم نیامده و باید اضافه شود. لغت رنگ به همین

معنی که عرض کردم در دواوین شعرای متقدم در قافیه گاف بسیار وارد شده است. مثلاً

فرخی سیستانی می‌فرماید:

رنگ آن روز غمی گردد و بی‌رنگ شود که بر آرامگه شیر بگرد آید رنگ

(دیوان، ص ۲۰۵)

ایضاً در ابیات زیر:

همیشه تا خورش و صید باز باشد کبک چنان کجا خورش و صید بوز باشد رنگ

(ص ۲۰۹)

زهره دشمنان به روز نبرد بردرانی چو شیر سینه رنگ

(ص ۲۱۱)

هر آینه شود از رنگ مرغزار تهی
چو روی کرد سوی مرغزار شیرِ زیان
(ص ۳۱۵)

ز سربرِد شاخ و ز تن بدرَد پوست
به صیدگاه ز بهر زه کمان تو رنگ
(ص ۴۵۳)

از این بیت اخیر معلوم می شود که رنگ حیوانی از قبیل گوزن بوده، زیرا از شاخ و پوستش کمان و زه کمان می کرده اند و در شاهنامه شاخ گوزنان به معنی کمان و چرم گوزن به معنی زه کمان بسیار به کار رفته است. در شعر فارسی رنگ معمولاً به عنوان طعمه شیر و پلنگ و یوز به کار رفته و مظهر صلح و آرامش یا عدل و داد ممدوح در صحنه های ترسیدن آهو و رنگ از شیر و پلنگ تصویر شده. مثلاً عثمان مختاری می فرماید:

زهی در امن تو از چنگ باز و پنجه شیر
نجات یافته پشت تذور و سینه رنگ
(ص ۲۹۸)

در گرشاسپنامه هم جزء شگفتیهائی که نریمان در توران می بیند درختی شفافبخش است که جانوران بیمار برای شفا یافتن به آن متوسل می شده اند و به خاطر احترام به این درخت درندگان در نزدیکی آن از حمله به جانورانی که عادهً نخچیر آنان بوده اند خودداری می کرده اند:

همه دشت با شیر و گرگ و پلنگ
بد از گرد او غرم و آهوی و رنگ
نه با آهوان یوز را بُد ستیز
نه از شیر مر غرم را بد گریز
(ص ۳۶۳ بیت ۵۵ - ۵۴)

هرچه از دوران قدیم و کاربرد معتاد قدما به این طرف می آیم جانوران دیگر جای رنگ را در پنجه شیر می گیرند:

هم به جان پاک او و مجلس اعلی تو
کاین همه رنگست و شمشیر تو شیر مرغزار
(عثمان مختاری، دیوان، ص ۸۴)

علی ای حال در این که رنگ حیوانی کوهی از قبیل آهو و گوزن، ولی با آنان متفاوت است تردید روا نیست، زیرا آهو و غرم و رنگ در شعر متقدمین جدا از هم به کار می رود:

ز هر سو روم آهو و رنگ و غرم (گرشاسپنامه، ص ۳۳۷ / بیت ۳۶)؛
ز سم گوزنان زمین جزع رنگ
وشی گشته ریگ و شنخ از خون رنگ

(همانجا، ص ۲۷۰ / ۲۹)

مسعود سلمان راست:

تا همی تازد بر مفرش بزم آهوی بزم تا همی یازد بر دامن گه بچه رنگ

(دیوان، ص ۴۱۸)

البته ادعای بنده در مورد جابه‌جا شدن رنگ به وسیله دیگر نخچیران با گذشت زمان حدسی براساس تجربه شخصی بیش نیست و بدون یک مطالعه آماری از آن قبیل که دکتر خالقی در مورد نسخ شاهنامه انجام داده است و دوست فاضلم پرفسور زیپولی و همکارانش در ایتالیا در مورد دواوین برخی از شعرای پارسی سرا در دست دارند اعتماد را نشاید. همین گفته آمد تا شاید از جوان‌ترها که اهل کامپیوتر هم هستند به خاطر بیاورند که مطالعه آماری اشعار متقدمین و تحقیقات اساسی از تئوری بافی‌های صد تا یک فاز که الان مُد روزِ بلادِ فرنگ است مفیدتر است. و باز گردیم با سخن خودمان؛

بیت ۶۷۲۳:

سپاهی فرستاد با سازِ جنگ که بشکست دشمن برای درنگ (؟)
بر خلاف بیت سابق بنده گمان می‌کنم که در مصراع ثانی این بیت واو بین دو واژه آخر مصراع ضروریست. یعنی مصراع ثانی را باید بدین ترتیب تصحیح کرد: «که بشکست دشمن به رای [و] درنگ»، به معنی این که دشمن را با رای درست و پای فشاری و ایستادگی در کارزار (درنگ) شکست داد.

بیت ۶۷۷۳:

ز هر مرز و بوم آنک بودند بزرگ فرستاد دوشیزه هر سترگ (؟)
این جا هم مانند بیت سابق علامت سؤال در آخر بیت مبین نارسائی مفهوم است. استاد حدس زده‌اند که احتمالاً «مصراع در نسخه اساس بدین صورت بوده است: فرستاد دوشیزه‌ای بس سترگ». به نظر بنده ضبط اصل به همین ترتیب که هست صحیح است، زیرا می‌گوید بعد از آنکه کوش بزرگان و سرکشان اطراف مملکت خود را مجبور کرد که هر کدام دوشیزه زیبایی برای او بفرستند، این بزرگان یا سترگان نیز به فرمان او عمل کردند و: فرستاد دوشیزه‌ای [نوشته شده دوشیزه] هر سترگ. یعنی سترگی به معنی هر بزرگ و سرکشی از خوانین و شاهان اطراف دوشیزه‌ای برای او فرستاد. در این بیت واژه سترگ به معنی بزرگ‌زاده، شاه، و فرمانروا آمده است، چنانکه در بیت ۹۵۹۹:

چو آگاهی آمد به کوش سترگ که آمد سپاهی بدان سان بزرگ

ابیات ۶۸۵۴ - ۶۸۵۳:

نسیتم کسی را از ایرانیان که امروز بندد بدین کین میان

نبردی که با کوش روز نبرد (۹) در آورد گوید که از راه برد (۹) در مورد بیت ثانی هم به نظر بنده نبردی گشته نه مردی است و از راه برد گشته از راه گرد یعنی حاصل این دو بیت این است که: از ایرانیان کسی را نمی بینم که امروز بدین کین کمر بندد، و نه مردی را می بینم که با کوش روز نبرد بتواند در جنگ بگوید که از راه گرد. یا به عبارت دیگر او را به فرار یا عقب نشینی مجبور کند. بیت ۷۱۴۲:

چو شد تیغ رخنه، بینداختند به نیزه نبردی دگر ساختند.
ترکیب رخنه باز هم در بیت ۹۰۲۴ آمده است:

همه کوفته لشکر و ریخته به شیرین روان اندر آویخته

(جنگ بزرگ ۱۰۴۶)

و به صورت رخنه یعنی به تخفیف یاء و همین ضبطی که در کوشنامه می بینیم:
ز کار بزرگان چو پر دخته شد شهنشاہ از آن رنج ها رخته شد

(جنگ بزرگ ۱۲۰۱)

تبه گشته اسپان جنگی ز کار همه رخته و خسته در کار زار

(کاموس کشانی ۲۳۰۰)

بنابر این «چو شد تیغ رخنه بینداختند» را باید به صورت «چو شد تیغ رخنه بینداختند» در کوشنامه تصحیح کرد، کما اینکه ضبط صحیح بیت ۹۰۲۴ کوشنامه هم «همه رخته کردند تیغ و تبر» است، یعنی در جنگ تیغ و تبر را شکستند و خرد کردند و از پس آن به نیزه دست بردند.

ابیات ۸۰۱۰-۸۰۰۷:

دگر گونه گفتند کار آگهان که هنگام جمشید شاه جهان
خلیل آمد از راه پیغمبری درستی ندارد چنین داوری
کز او تا به پیغمبر مارکش بود چارصد سال و سی سال و شش
همی داند آن کس بر او مهر بود که موسی به گاه متوجه بود
در بیت ۸۰۱۰ آن کس گشته آن کش است «آن کسی که»، مفهوم ابیات این است که
گویند که خلیل الله در زمان جمشید ظهور کرد اما این درست نیست، زیرا از او [یعنی از
حضرت ابراهیم = خلیل] تا زمان پیغمبر مارکش [یعنی حضرت موسی که عصایش مار
می شده و چون این عصا را در دست داشته او را پیغمبر مارکش می خواند] چهارصد و
سی و شش سال فاصله بوده. بعد از گفتن این مطالب ایرانشاه به عقاید خود کلیمیان

استناد می‌کند: «همی داند آن کش بر او مهر بود» یعنی کلیمیان که بر موسی (ع) مهر می‌ورزند می‌دانند که موسی در زمان منوچهر بود. این را صاحب مجمل‌التواریخ هم آورده: «موسی در زمان منوچهر بوده است» (مجمل ص ۹۰). ناگفته نماند که مار شدن عصای موسی (ع) معروف است:

اژدها کردار پیمان در کفِ رادش کمند
چون عصای موسی اندر کفِ موسی گشته مار
(ترجمان‌البلاغه نسخه ترکیه، ورق ۲۵۴ ب)

ابیات ۸۹۴۲-۸۹۳۷:

۸۹۳۷. از آن پس که مردان ازو در گذشت
دل قارن از درد رنجور گشت...
۸۹۳۹. ز کینه برآشفست و تندى نمود
سپه را برانگیخت مانند دود
۸۹۴۰. میان سپه چون به مردان رسید
بزد دست و گرز گران برکشید
۸۹۴۱. بدو گفت کای ننگ بر انجمن
کجا رفت خواهی تو از چنگ من؟
۸۹۴۲. ز بس کرد مردان خورّه ز کاه (؟)
برآویخت با او میان سپاه

صحنه‌ای که این ابیات توصیف می‌کنند صحنه رسیدن قارن است به مردان خورّه. این مردان خورّه که از اشراف دربار بوده به مناسبت این که قارن را شاه برتری داده بوده از دربار رنجیده بوده و به گوش پیل دندان ملحق شده بوده. در این صحنه مردان خورّه و قارن در رزمگاه به هم یرمی خورند. پس از یک گفت و شنود کوتاه مردان خورّه زویینی به سوی قارن رها می‌کند که اسب سپهدار را می‌کشد. ناگفته نماند که بین ابیات ۸۹۳۲ و ۸۹۳۳ لابد چند بیت از قلم کاتب افتاده است و برخی از خوانندگان ممکن است چنین گمان برند که زویین را قارن رها می‌کند نه مردان خورّه. علی‌ای حال پس از کشتن اسب قارن، مردان خورّه از پهلوی پهلوان افتاده رد می‌شود و این قارن را بسیار خشمگین می‌کند. پس چون اسب دیگری برای قارن می‌آورند قارن به دنبال مردان خورّه می‌تازد و چون «میان سپه» به او می‌رسد گرز را از زین می‌کشد و خطاب به مردان خورّه که جلوی او مشغول تاخت و تازست فریاد می‌زند که: «ای ننگ بر انجمن» (بیت ۸۹۴۱). صدای قارن از پشت سر به گوش مردان خورّه می‌رسد و مردان خورّه بر می‌گردد پشت سرش را نگاه می‌کند: «ز پس کرد مردان خورّه نگاه» (بیت ۸۹۴۲). اگر این برداشت بنده درست باشد در مصراع اول بیت ۸۹۴۲ که به صورت: «ز بس کرد کردان خورّه ز کاه» ضبط شده است ز بس گشته ز پس و ز کاه گشته نگاه است.

بیت ۹۲۰۰:

همان بدره و پرده و چاریای
ببردند گردانِ رزم آزمای

ضبط مصراع اول این بیت در اصل «بدره و برده» بوده است و همان هم درست است، زیرا بدره و برده یک کاربرد فرموله حماسی است که در شاهنامه و دیگر متون فارسی بسیار وارد شده و تغییرش ضروری نیست.

بیت ۹۳۰۴:

حصاری شد از ننگ و سختی رها به زیر آمد از کوه چون ازدها
ننگ در مصراع اول گشته ننگ است که صورت کوتاه شده تنگی است.

بیت ۹۳۰۸:

به نیرو فزوتتر شد از بار پیش به مردان جنگاور و گنج خویش
به نظر بنده در مصراع ثانی گنج خویش گشته گنج بیش است. یعنی کوش از دفعه قبل نیرومندتر شد و هم از لحاظ سپاه و هم از لحاظ گنج توانش بیشتر شد.

بیت ۹۳۴۵:

چو ضحاک ما را نیاز بر بند (؟) همی بگسلد زیر چرم کمند
صورت صحیح مصراع اول: «چو ضحاک ما را نیا، زیر بند»، است زیرا به روایتی سلم و تور از دختر ضحاک زانند که او را فریدون به زنی گرفته بود (مجمل، ص ۲۷).

بیت ۹۴۳۹:

بیخشیدشان خواسته هر چه هست کران آب رویست نیروی دست (؟)
مصراع دوم را باید خواند: «کز آن آب رویست او [نیروی دست]».

بیت ۹۴۴۰:

سوی تو ز بی مایه تر برکشید به آره به دو نیمش اندر کشید
مصراع اول را باید خواند: «سوی تور بی مایه تر برکشید». یعنی اول به تور که ضعیفتر است حمله کنید.

بیت ۹۶۷۴:

ز هر جای لشکر بدو کرد روی فراوان سپه کرد و سد پیش اوی
مصراع دوم را باید به این صورت تصحیح کرد: «فراوان سپه گرد شد پیش اوی».